

رسالة محمد ﷺ



انسگاه تربیت و تحقیق اسلامی

# فرهنگ تحلیلی لغات و ترکیبات دیوان خاقانی شروانی

به کوشش

دکتر رسول چهرقانی منتظر

سر شناسنامه	: چهرقانی، رسول، 1339.
عنوان قراردادی	: دیوان، شرح.
عنوان و نام پدیدآور	: فرهنگ تحلیلی لغات و ترکیبات دیوان خاقانی شروانی / به کوشش رسول چهرقانی منتظر.
مشخصات نشر	: تهران: دانشگاه تربیت دبیر شهید رجائی، 1389.
مشخصات ظاهری	: 520 ص.
شابک	: 978-964-2651-83-2
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
موضوع	: خاقانی، بدیل بن علی، 520-595 ق. دیوان - واژه‌نامه
شناسه افزوده	: خاقانی، بدیل بن علی، 529-595 ق. دیوان. شرح
شناسه افزوده	: دانشگاه تربیت دبیر شهید رجائی
رده بندی کنگره	: 9 1389 چ 2 / آ PIR4884
رده بندی دیویی	: 81/23
شماره کتابشناسی ملی	: 2274453



دانشگاه تربیت دبیر شهید رجائی

عنوان	: فرهنگ تحلیلی لغات و ترکیبات دیوان خاقانی شروانی
تألیف	: دکتر رسول چهرقانی منتظر، استادیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجائی
ویراستار ادبی	: دکتر یدالله بهمنی، استادیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجائی
نوبت چاپ	: دوم - تابستان 1393
انتشارات	: دانشگاه تربیت دبیر شهید رجائی
لیتوگرافی	: نگین سبز
چاپ	: برهان
طراح جلد	: دلریا جعفری
ناظر چاپ	: محمد معتمدی نژاد
شمارگان	: 250 جلد
قیمت	: 27,000 تومان
شابک	: 978-964-2651-83-2 ISBN: 978-964-2651-83-2

کلیه حقوق این اثر برای مؤلفین و دانشگاه تربیت دبیر شهید رجائی محفوظ است.  
 نشانی: تهران، لویزان - کد پستی 16788-15811 - صندوق پستی 163 - 16785 - تلفن: (2632) 9 - 22970060  
 شماره: 22970070، نامبر: 22970003، پست الکترونیکی: Publish@srutu.edu، وب سایت: http://Publish.srutu.edu

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	مقدمه
	نگاهی به احوال خاقانی
۱	متن فرهنگ تحلیلی
۴۸۵	نشانه‌های اختصاری
۴۸۶	نشانه‌های مربوط به کتاب‌ها، مؤلفان...
۴۹۱	فهرست منابع

## بنام خدا

### مقدمه

سخن از حسان العجم شعر فارسی است. شاعری که الحق عرصه بیکران ادبیات را با توسن اندیشه خود طی کرده و بساط نوینی در سخنوری پهن کرده است. او شاعری است که هیچ میلی به تکرار سخنان دیگران ندارد و مدّعی است سخنش بکر و تازه و از جنسی متفاوت است، چنانکه در چندین جا از جمله در قصیده ترسانیه می‌گوید:

سخن بر بکر طبع من گواه است      چو برا عجاز مریم نخل خرما

(دیوان/۲۴)

خاقانی سخنوری زبان آور است که توسن خیالش در میدان سخن، گوی سبقت از همگان ر بوده و خصوصاً در قرن ششم که به تعدّد شاعر و گوینده شهرت دارد آوای بلند سخن او دیگر آواها را فرو پوشیده است. او از قصیده سرایان طراز اوّل شعر فارسی است و ترکیبات ماهرانه و معانی بکر و بدیع از ابتکارات اوست. خاقانی با وارد کردن بخش عظیمی از دانشهای بشری زمان خود در شعرش، سخن را وسیله‌ای برای انتقال مفاهیم عالمانه در حوزه‌های مختلف آن قرار داده و در واقع مسیر جدیدی در این راه باز کرد و آن را برای پوینگانش هموار نمود.

در این کتاب سعی نگارنده بر این بوده تا با توضیح همین ترکیبات علمی و اصطلاحات فنی که شاعر از تلفیق آنها معانی جدید آفریده، در روشن نمودن مفاهیم آن سهمی داشته باشد گر چه کار ساده‌ای نبوده و به همین جهت خالی از نقص و ایراد نیست. لذا از اهل علم و ادب انتظار دارد قصورات را با دیده عالمانه بنگرند و برای رفع آن در چاپهای بعدی نگارنده را دستگیری نمایند.

شایان ذکر است مأخذ تمامی ابیات شاهد از دیوان «دیوان خاقانی به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوّر، تهران ۱۳۶۸» و مأخذ ابیات شاهد از تحفة‌العراقین، به اهتمام یحیی قریب، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۳۳» می‌باشد.

ضمناً توضیحاتی که در ذیل عناوین اعم از لغات و ترکیبات، با مراجعه به مأخذ و منابع مختلف تاریخی و ادبی نقل گردیده، به جهت پرهیز از تکرار نام آن منابع در اغلب موارد «مخفّف» آن‌ها قید گردیده و در پایان کتاب پیش از فهرست منابع در صفحاتی جداگانه، با عنوان «نشانه‌های اختصاری» نام اصلی هریک از مأخذ و منابع مزبور در مقابل مخفّف آن‌ها معرفی گردیده است.

با سپاس- چهرقانی

بهار ۸۹

## نگاهی به احوال شاعر

با عنایت به اصحّ اقوال نامش بدیل و پسر علی نجّار شروانی است. افضل الدین بدیل در شهر شروان به دنیا آمد. سال تولد او دقیقاً مشخص نیست، به احتمال در سال ۵۲۰ هجری به دنیا آمده است. تذکره نویسان اغلب اسم او را ابراهیم گفته اند ولی خود در شعر زیر نامش را بدیل خوانده است:

بدل، من آمدم اندر جهان سنایی را      بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

خاقانی بیشتر از شعرای دیگر این دوره به سرزمین خود، آذربایجان وابستگی داشت بدین جهت نمی‌توان شعر او را بدون بررسی و فهم حیات سیاسی و فرهنگی شرق ماورای قفقاز که نقطه مرکزی برخورد اسلام و مسیحیت است فهمید. در شروان همه جا، صلیب و مناره در جوار هم جلوه می‌کردند و او در دوره‌ای بود که برای شعرش خریداران پرشور و قوی مایه از آن گونه که برای شاعرانی چون رودکی و عنصری پیدا شده بود، وجود نداشت و این باعث ایجاد دل‌تنگی و عقده در او می‌شد.

پدرش علی، مردی نجّار بود و مادرش کنیزکی مسیحی که از رومیان بود و بعدها اسلام آورد و به طبّخی مشغول بود. خاقانی گویا نسبت به پدر خود نظر خوبی نداشت. پدر آرزو داشت که پسرش به جای شاعری "جولاهگی" پیشه کند و این جان و دل شاعر را به درد می‌آورد. او از پدر ابا می‌کرد اما به مادرش بسیار علاقه داشت و پیوسته از او به نیکی یاد می‌کرد.

جوانی او با فقر و فلاکت گذشت و از آنجا که فرزند یک خانواده معمولی و پیشه ور بود، چیزی به ارث نبرد ولی استعداد و ذوق استثنایی او توجّه عمویش را جلب کرد و خود به تعلیم او مشغول شد.

عموی او «کافی الدین عمر» که مردی فیلسوف و طبیب بود به خاقانی لقب «حسان العجم» داد:

چون دید که در سخن تمامم      حسان عجم نهاد نامم

خاقانی تا ۲۵ سالگی تحت حمایت و تربیت عمویش بود، علاوه بر مبادی طب و عربی و نجوم، علوم ادبی و حکمی را نزد او آموخت. اما عمویش در سن ۴۰ سالگی درگذشت و خاقانی را از داشتن تکیه گاه محروم کرد. خاقانی در سوگ او سرود:

شکسته دل تر از آن ساغر بلورینم      که در میانه خارا کنی ز دست رها

پس از آن به شاگردی «ابوالعلائی گنجوی» شاعر معاصر خود که در دربار شروانیان بود پرداخت و به یادگیری فنون شاعری مشغول شد.

او ابتدا «حقایقی» تخلص می‌کرد ولی پس از آنکه ابوالعلاء او را به خدمت خاقان منوچهر، معرفی کرد و او لقب خاقانی بروی نهاد تخلصش را به «خاقانی» تغییر داد.

ابوالعلا دخترش را به خاقانی داد و این نشان دهنده علاقه شدید استاد به شاگرد است و با این کارش موجب ناراحتی و رنجش یکی دیگر از شاگردانش به نام «فلکی شروانی» شد. او سرانجام پس از گرفتن ۲۰ هزار دینار که به گفته ابوالعلا (بهای دست کم پنجاه کنیز زیباتر از همسر خاقانی بود) ساکت شد. اما پس از مدتی ابوالعلا با مشاهده نشانه هایی از غرور و خودپسندی در خاقانی از او رنجید و شعر زیر را خطاب به او گفت:

خاقانیایا، ارچه سخن نیک دانیایا      یک نکته گویمت بشنو ار توانیایا

هجوکسی مکن که ز تومیه بود به سن      شاید که او پدر بودت، تو ندانیایا

خاقانی با سعی فراوان خواست که از ابوالعلا معذرت خواهی کند ولی ابوالعلا ناراحتی خودش را با شعر زیر تجدید کرد:

تو ای افضل الدین اگر راست پرسی	به جان عزیرت که از تونه شادم
«دروگر پسر» بود نامت به شروان	به «خاقانیت» من لقب برنهادم
به جای تو بسیار کردم نکویی	ترا دختر و مال و شهرت بدادم
چرا حرمت من نداری تو، چون من	ترا هم پدر خوانده هم اوستا دم

خاقانی با هجویه ای که نشانگر خشونت غیر قابل تصور او است به آن پاسخ داد. «خانیکوف» می‌گوید: (این فریاد خشمی است از گلوی یک ایرانی سده ۱۲).

خاقانی به ابوالعلا پست ترین کارها را نسبت می دهد و حتی او را به گناهی خطرناک تر از هر فساد اخلاقی یعنی مرید حسن صباح بودن متهم می کند.<sup>۱</sup> ولی پروفیسور "یان ریپکا" می گوید که برعکس ابوالعلا به خاقانی تهمت داشتن آئین اسماعیلی حسن صباح را زده است گناهی که در نظر شاهان سنتی مذهب گناهی نابخشودنی بود.

در این دوران خاقانی زادگاه خود را ترک کرد و به دیار اخستان بن منوچهر که در این هنگام پایتخت خود را به باکو انتقال داده بود رفت. اما پس از مدتی از شروانشاهان ملول شد و سرزمین خود را برای بروز استعدادهایش کوچک دید و تصمیم گرفت تا با خوارزمشاهیان رابطه ایجاد کند. سپس اشعاری برای علاءالدین اتسزودبیران دربار خوارزمشاهی مثل رشیدالدین و طواط سرود. ولی رشیدالدین او را مأیوس کرد و خاقانی نتوانست به آرزویش برسد. یکبار هم تا ری رفت ولی در آنجا بیمار شد و حادثه سقوط دولت سنجر و خشونت والی ری موجب ناراحتی و دلنگی او شد و این شهر را هجو کرد.

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری	دور از مجاوران مکارم نمای ری
دیدم سحرگهی ملک الموت را که پای	بی کفش می گریخت ز دست وبای ری
گفتم تونیز، گفت چو ری دست برگشاد	بویحیی ضعیف چه باشد به پای ری

سپس به مکه رفت و در بازگشت، هنگام دیدار از ویرانه های کاخ مدائن قصیده زیبایی ایوان مدائن را سرود.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مدائن را آینه عبرت دان

که به واسطه مضمون کم نظیر و بیان و زبان شورانگیز و شکوهمندش در خور توجه است. در این سفر در بغداد با نزدیکان خلیفه ارتباط یافت و حتی به حضور خلیفه نیز رسید و چندی نیز در صدد اقامت برآمد، تمایلات پارسایی که از آغاز در او وجود داشت، در طی سفر مکه قوت گرفت و چون به سبب غرور باطنی از ستایشگری شاهان ناراحت بود به این فکر افتاد که از این پس مثل حسان به مدح پیامبر بسنده کند. به گفته خود خاقانی، وی همیشه از بخششها و صله های بزرگان برخوردار بوده است به طوری که گاهی از صله های گران آنها اظهار شرمساری کرده است. اما نکته جالب در مورد صله های بزرگان به خاقانی باز پس گرفتن آنهاست که شاعر از این مسأله اظهار دلنگی کرده است در قصیده ای به بازپس گرفتن «نان» اشاره می کند.

<sup>۱</sup> از تاریخ ادبیات ایران- دکتر ادوارد براون.

شاه را تاج ثنا دادم نخواهم بازخواست  
 شه مرا نان داد و من جان دادمش یعنی سخن  
 شه مرا نان داد و من جان دادمش یعنی سخن  
 گنج خانه هشت خلد و نه فلک دادم بدو  
 من چراغ نور داده باز نستادم زکس  
 آری آری، ماه را خورشید اگر نوری دهد  
 شاه مرا نانی که داد از باز می خواهد رواست  
 نان او تخمبست فانی جان من گنج بقاست  
 داده او چیست با من؟ پنج خایه‌ی روستاست  
 شاه، خورشیدست و اینک نان داده بازخواست  
 باز خواهد خواست آری، شاه خورشید سخاست

به این ترتیب پس از بازگشت از حج کوشید تا از درگاه خاقان کناره گیرد، اما به خواسته خود نرسید و به هنگام فرار دستگیر شد و به زندان افتاد و در اشعارش به وصف زندان و اندوه و شکنجه خود پرداخت. در همین موقع بود که «اندرونیکیوس کممنوس» شاهزاده بیزانس به شروان آمده بود، خاقانی او را به شفاعت خواند و در قصیده‌ای آکنده از کنایات و اشارات خاص آیین مسیح او را به مدد خواست و سپس بعد از یک سال از (قلعه شابران) آزاد شد و دوباره به سفر حج رفت و در بازگشت به سال ۵۷۱ فرزندش رشیدالدین را که ۲۰ ساله بود در اثر بیماری از دست داد.

در سالهای بعد، حامیش اخستان و همسرش و یکی از پسرانش را که کودکی ۱۰ ساله بود از دست داد. یکی از دخترانش شوهر کرد و او ماند و پسر دیگرش عبدالمجید. عمو و مادرش در شروان و همسرش در تبریز به خاک سپرده شده اند. او مرثیه‌ای در سوگ همسرش سرود.

بس وفا پرورد یاری داشتم  
 آن نه یار، آن یادگار عمر بود  
 بس براحه روزگاری داشتم  
 بس بآئین یادگاری داشتم

و نیز:

بی باغ رخت جهان مبینام  
 بی وصل تو کاصل شادمانی است  
 بی داغ غمت روان مبینام  
 تن را دل شادمان مبینام

خانیکوف چنین می گوید: «به نظر من شاید از میان همه اشعار خاقانی، این تنها موردی است که خواسته است خود را مجسم کند، یعنی انسانی خوب و حساس را. اندوه موجب شده است تا فضل فروشی خود را فراموش کند و شعرش مشحون از تعبیرات مشکل و صنایع لفظی نباشد، بلکه راست به دل خواننده بنشیند و او را به مصیبتی خانوادگی علاقه مند سازد که هفت قرن از آن می گذرد.»

#### احساس شاعر نسبت به وطن خود

خاقانی در اشعار خود نسبت به وطن احساسات گوناگون و گاه ضد و نقیض دارد و گاه با دل‌تنگی و ملامت از آن یاد می کند و از شهر خود اظهار نارضایتی می کند و پیوسته آرزوی رفتن از شهر را دارد و از شروان به عنوان (حبسگاه) و (حبس خانه) یاد می کند و آنجا را (دیوار منحوس) می خواند و غالباً خود را تنها و بی کس می بیند.

در همه شروان مرا حاصل نیامد نیم دوست  
 من حسین وقت و نااهلان یزید و شمر من  
 دوست خود ناممکنست ای کاش بودی آشنا  
 روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا

و گاهی نیز از وطنش به نیکی و سرفرازی یاد می کند:

فخر من یاد کرد شروان به      که مباحث خور به باختر است

### شاعران معاصر وی

از شاعران عهد خود، خاقانی با چند تن ارتباط داشته است. از همه قدیمی تر ابوالعلاء گنجوی، با نظامی نیز دوست بوده است. نظامی در رثاء خاقانی گفته است:

همی گفتم که خاقانی دریغا گوی من باشد      دریغا من شدم آخر دریغا گوی خاقانی

با رشیدالدین وطواط نیز دوستی داشته اما چون وطوط به سنایی اعتقاد نداشت با او قطع رابطه کرد. به طور کلی خاقانی به شاعران هم دوره و گذشته خود چندان بهایی نمی دهد و از شعرای پیشین به نیکی و احترام یاد نمی کند و هنگام مقایسه آنها را از خود پایین تر می شمرد و یک جا عنصری و رودکی را ریزه خوار سفره خویش می شمرد و خود را بر عنصری ترجیح می دهد:

کو عنصری که بشنود این شعر آبدار      تا خاک بر دهان مجارا برافکند

و دیگر هم دوره های خودش را حاسد و دزد می داند، تنها از شاعران زمان خود به «سنایی» اهمیت می دهد و خود را بدل او می شمارد.

آنچه خاقانی به شیوه سنایی در تحقیق و زهد سروده هر چند در استواری و بلندی بی نظیر است ولی سوز دل سخن سنایی را ندارد. در حالی که خاقانی خود را همانند سنایی و جانشین او می داند ولی در این شیوه به پای او نمی رسد.

### برخی دلایل پیچیدگی شعر خاقانی

شعر خاقانی در میان شاعران پارسی گوی به دشواری شهرت دارد استاد فروزانفر در این باره می فرماید: «خاقانی شاعریست که محیط سخن خود را محدود ساخته و معانی عادی را در عبارات بلند پایه جلوه داده است و اگر به شعرا حق توان داد که با طبقه مخصوص هم زبان شوند و این کار با اصل شاعری یعنی نمایاندن افکار شخصی یا حقایق مطلق به طریق تخیل که مناسب عامه است منافات نداشته باشد اعتراض بعضی منکران بر سخن خاقانی به کلی باطل خواهد بود. بعضی متقدمان پنداشته اند که بیش از پانصد بیت از ابیات استاد دارای معنی محصل نیست و این سخن بیرون از انصاف است چه، بعد از آشنایی با لهجه و طرز تعبیر او (که در ادراک مقصود هر نویسنده و شاعر بدست آوردن آن ضروری است) معلوم می گردد که هیچ بیت بی معنی نمی باشد. ولی هم به قضیّت انصاف باید گفت رنج خوانندگان در ادراک مقاصد او با نتیجه ای که پس از غور و دقت و مراجعه به شروح حاصل می کنند برابر نیست و از این روی همه خوانندگان را آن لذت که از تفکر در ابیات حافظ و مولوی دست می دهد در مطالعه دیوان خاقانی میسر نمی گردد و گویا به همین منظور است که استاد حقیقت جوی شرق - مولوی - منطق الطیر خاقانی را به صد او انعکاس صوت تشبیه کرده است.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر ص ۶۱۶.



یکی از دلایل پیچیدگی شعر خاقانی متغیر بودن سمبلهاست. مثلاً در قصیده ای ابتدا عیسی را به طیب و مجازاً جان یا دل تشبیه می کند.

اکنون طلب دوا که مسیح تو برزمی است      کانگه که رفت سوی فلک فوت شد دوا  
اما در چند بیت بعد از نظر خود برمی گردد و عیسی را به نفسی تشبیه می کند که به شرک گراییده است.  
بالا بر آر نفس چلیپا پرست از آنک      عیسی توست نفس و صلیب است شکل لا  
همچنین پارادوکس در اشعار خاقانی زیاد است و این باعث می شود که شعر نتواند با خواننده رابطه ایجاد کند، او دو ضد را با یکدیگر جمع می کند:

بامدادان همه شیون به سر بام برید      ز آتشین آب مژه موج شرر بگشایید  
خود ستایی و تعریف و تمجید از خود، از دلایل مهم پیچیدگی شعر اوست. مثلاً گوید:  
نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا      در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا  
مریم بکر معانی را منم روح القدس      عالم ذکر معالی را منم فرمانروا  
و در این باب سعی می کند از لغات و ترکیبات و مضامین و معانی نامأنوس بهره بگیرد تا خود را یگانه‌تاز و بی نظیر معرفی کند.

### برخی ویژگیهای ادبی شعر خاقانی

در بین شعرا خاقانی را باید شاعر خواص نامید. از همین روی هر اندیشه ای نمی تواند به قله شامخ شعرش برسد و پی به عظمت سخنش ببرد.

جلوه های طبیعت در دل حساس او تأثیری قوی دارد. او شاعری مبتکر و صاحب سبک است. بنابراین هیچگاه نمی تواند خود را در چارچوبهای معهود فکری و هنری گرفتار بیند و درباره طبیعت و جهان ذهنی خود آنگونه بیاندهد که دیگران اندیشیده اند بلکه برعکس بر تمامی نظامهای موجود عصیان می کند و روابط و جهت های تازه و ابتکاری را برای خود می جوید. در اینجا است که ناگزیریم برای او (چشم سومی) در نظر بگیریم.

توجه به این نکته که از نیمه دوم قرن پنجم، شاعران عموماً عناصر خیال خود را از راه مطالعه در شعر دیگران بدست آورده اند و به عوض کردن و جابه جا کردن کلمات در شعر خود و آوردن تصاویر یکنواخت پرداخته اند، استادی خاقانی بیشتر آشکار می گردد او حتی گاه سمبلها را نیز عوض می کند و آنچه خود احساس می کند و می بیند و می خواهد، می گوید: مثلاً دیگران چشم درشت و زیبا را به نرگس تشبیه می کنند ولی او شخص (برقان گرفته) را به نرگس تشبیه می کند.

گرچو نرگس یرقان دارم، باز      گل خندان شوم ان شاءالله  
جای دیگر نرگس را به چشمی که مژه هایش ریخته باشد تشبیه می کند:

در پیکر باغ شکل نرگس      چشمی است که ریخته است مژگان

او هم در ترکیبات و هم تعبیرات و هم تشبیهات ابداع می کند. جز مولوی شاعر دیگری این قدر ترکیبات و تعبیرات ابتکاری ندارد و جز صائب، دیگری این قدر مضمون نیافریده است و خود به حق گفته است:

شرق و غرب اتفاق کرد بر آنک      مبدع معنی آفرین باشم

او برخلاف شعرا و نویسندگان مسلمان ایرانی، اطلاعات زیادی از مسیحیت داشت. البته این دانشها را تنها از مادرش کسب نکرده بود بلکه او به مذهب و آئین مردم اطراف خود علاقه خاصی داشت. خاقانی دنیا را از پشت عینک تیره می‌نگرد از این جهت او تا حدی یادآور منتبّی شاعر نام آور عرب است و مانند او نوعی سرخوردگی و خود پسندی در سراسر سخنانش پیداست.

### آثار خاقانی

علاوه بر دیوان که مشتمل بر قصاید و قطعات و ترجیعات و غزلها و رباعیات است، مثنوی تحفة العراقین از آثار اوست که در شرح مسافرت خود به مکه و عراق عرب و عجم سروده است و در ذکر هر شهر از رجال معروف آن نیز نام برده است و در پایان ابیاتی نیز در حسب حال خود آورده است و به نام «ابوجعفر محمد بن علی اصفهانی» از رجال قرن ششم نام نهاده است این مثنوی در حدود ۳ هزار بیت است. ختم الغرائب: که در حقّ صفاهان گفته است و صدرالدین خنجدی و جمال الدین موصلی از بزرگان سپاهان را ستوده است. منشآت: شامل نامه های او که به بزرگان روزگار و یاران خود نوشته است.

### فوت خاقانی

خاقانی در اواخر عمر گوشه نشین شد و در تبریز سکنی گزید. دولتشاه سال وفات او را ۵۸۲ ذکر کرده است در حالیکه اختلاف اقوال در این باره زیاد است و در بعضی منابع آمده است که او را در مقبره الشعراي محله سرخاب تبریز دفن کرده اند، اما در زلزله‌ای بزرگ بسیاری از آثار این گورستان ویران شد. حفاریهایی که در سالهای بعد برای یافتن نشانه هایی از آن انجام گرفت بی نتیجه ماند و خاقانی باز هم تنها و بی کس باقی ماند.

